

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دهم  
شماره ۱۱۱ - خرداد ۱۳۸۸ - ژوئن ۲۰۰۹

## شرکت در انتخابات ایجاد مشروعیت برای رژیم است

رژیم جمهوری اسلامی هم می  
داند که انتخاباتش قلبی است  
“نقش مستوری و مستی نه به دست من  
و توست  
آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم”

حافظ

بازار انتخابات در ایران بسیار گرم است. این گرما بشدت تحت تاثیر رویدادهای جهانی نیز قرار دارد. بویژه ممالک اروپایی و آمریکا چشم به نتایج انتخابات ایران دوخته و بر روی آن سرمایه گذاری کرده اند. همین سرمایه گذاری و دلسوزی امپریالیستها برای نتایج دلخواه انتخابات ایران کفایت تا نتیجه انتخابات را برخلاف میل آنها تغییر دهد. انتخابات ایران این بار تحت فشار جهانی صورت می گیرد که از بیرون اعمال نفوذ می شود تا احمدی نژاد بر سر کار نیاید و چنین تبلیغ می کنند که اگر اصلاح طلبان بر سر کار آیند باب مذاکرات ایران و آمریکا گشوده گشته و محاصره اقتصادی پایان یافته و وضعیت مردم گویا بهتر می شود، این سیاستی است که توسط امپریالیستها برای اعمال نفوذ در نتایج انتخاباتی توسط رسانه های گروهی و رادیوهای خارجی القاء می گردد. چنین دخالتی در کار انتخابات قلبی ایران دقیقاً می تواند نتایج معکوس بجای بگذارد. درست است که مردم ایران مخالف... ادامه در صفحه ۲

## صهیونیسم یعنی نژاد پرستی

### امپریالیسم آخرین مرحله بی شرمی و دروغگوئی

این نظریه صحیح مصوبه سازمان ملل متحد بود. پس از فروپاشی امپراتوری امپریالیستی شوروی و پس از آنکه رقیب خطرناک امپریالیست آمریکا از صحنه رقابت حذف شد این مصوبه سازمان ملل به زور صهیونیستها و امپریالیستها متحداً باطل گردید. اگر تا دیروز صهیونیسم به نظر مردم جهان معادل نژادپرستی بود که بود، بعد از آن قلدری، صهیونیسم دیگر نژادپرستی نبود!؟ به همین سادگی یکی از کثیفترین اشکال نژاد پرستی با زور و قلدری مدافعان امپریالیستی “حقوق بشر” از رده خارج شد. خاصیت صهیونیستهای نژاد پرست این است که در داخل اسرائیل مردم را با شستشوی مغزی بر ضد اعراب تربیت می کنند. حتی به اعتراف خود رهبران اسرائیلی میان یهودیان شرق و اروپا و آمریکا تبعیض چشمگیری نمایان است. روزنامه فرانکفورتر روندشا در آلمان در شماره ۲۰۰۹/۵/۵ خود می نویسد که در یک همه پرسی در اسرائیل ۶۶ درصد مردم آن موافق حمله به ایرانند. این مردم که عطش خونریزی دارند و در نوار غزه ماهیت صهیونیسم را عرضه کردند طبیعتاً با حقوق بشر سر سازش ندارند. برای آنها یهودیت و صهیونیسم مهم است. سرپای زندگی صهیونیستهای اسرائیلی نشان می دهد که این ایدئولوژی ضد بشر تا به چه حد نژاد پرستانه و ضد انسانی است.

پس از آن جیره موجب بگیران صهیونیسم در دنیا راه افتادند و برای دولت اشغالگر صهیونیستی اسرائیل فتوا جمع کردند که این دولت یک دولت دموکراتیک و دموکراتیک ترین دولت خاور میانه است. حتی امروز نیز که وزیر امور خارجه فاشیستش رسماً اعلام می کند که وی نژادپرست است و باید همه اعراب را سربرید، باز جیره و موجب بگیران صهیونیسم از دولت اسرائیل به عنوان دولتی دموکراتیک سخن می رانند. در میان ایرانیان از طرفی پیروان شناخته شده نظریات ارتجاعی منصور حکمت بودند و هستند و از طرف دیگر سلطنت طلبان و ناسیونال شونیستهای کرد که همیشه با موساد اسرائیل همکاری می کردند... ادامه در صفحه ۴

## تکامل و نه تنوع (۸)

### حزب طراز نوین کارگر ۲

#### حزب و ساتنرالیزم دموکراتیک

ساتنرالیزم دموکراتیک اصلی است که بر اساس آن حزب طبقه کارگر در شرایط برخورداری از آزادیهای دموکراتیک ساخته می شود، اعضای حزب آزادانه، مستقیم یا از طریق نمایندگان منتخب خود، رهبران حزب را در مدارج مختلف از پائین ترین درجه سازمانی تا بالاترین درجه سازمانی که در کنگره حزبی است انتخاب می کنند. کنگره پس از انجام وظایفی که بر عهده دارد تا تشکیل کنگره بعد اختیارات خود را به مرکزیتی (کمیته مرکزی) که انتخاب می کند، می سپارد. بدین ترتیب کمیته مرکزی بطور دموکراتیک انتخاب می شود و بدیهی است که تصمیمات و رهنمودهای آن برای تمام اعضای حزب و تمام ارگانهای رهبری پائین تر لازم الاجراست. و این هیچ پدیده شگفتی نیست.

انضباط حزبی انضباط سربازخانه نیست. انضباط سرباز خانه دموکراسی نمی شناسد، سرباز در انتخاب فرمانده مطلقاً نقشی ندارد، آموزش و پرورش در سربازخانه بخاطر دفاع از منافع و آرمانهای طبقه کارگر و توده های زحمتکش نیست. مقایسه انضباط حزبی با انضباط سربازخانه قیاس مع الفارق است. مراعات انضباط حزبی آگاهانه و بر سبیل اقتناع و نه بر اثر فشار و اجبارست، مراعات انضباط حزبی بخاطر موفقیت در مبارزه طبقاتی است، زیرا این موفقیت مستلزم وحدت اندیشه و عمل است. وجود فراکسیون در حزب که این وحدت را برهم می زند، مبارزه را فلج می کند سهل است، آنرا بناکامی می کشاند. اعضای حزب از دل و جان خواستار پیروزی در جنگ طبقاتی اند پیروزی در جنگ ملازمه اش پیروزی در نبردهای جداگانه، پیروزی در این یا آن بخش از جبهه است و برای پیروزی باید مانند تن واحدی عمل کرد. هرگونه شکاف در صفوف مبارزان فعالیت حزب را در هر زمینه ای که باشد از ساده ترین شکل تا پیچیده ترین آن، با رکود و شکست مواجه می سازد. از این رو انضباط حزبی که خود نفی وجود فراکسیون در حزب است ضروری است... ادامه در صفحه ۵

## به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

**شرکت در انتخابات...**

رژیم جمهوری اسلامی هستند و در اقصی نقاط ایران به این رژیم اعتراض کرده و از آن انتقاد می کنند ولی مردم آمادگی تغییر رژیم جمهوری اسلامی را ندارند و چه بسیاری که علیرغم اعتراض به این رژیم در همین رژیم به آلف و الوفی رسیده اند و از افشار اپوزیسیون مرفه الحال هستند که با هر تغییری که ممکن است به ضررشان تمام شود مخالفتند. حتی این روحیه که بین بدو بدتر بد را انتخاب کنیم در سکوت بی تفاوتی عمومی مردم محو می شود.

در ایران از بعد از ۲۲ بهمن مبارزه مردم برای استقرار دموکراسی و آزادی بطور مستمر ادامه داشته است. در ایران علیرغم اعتراضات کارگری و مبارزه سازمانهای مدنی و بویژه اعتراضات بر حق زنان نمی توان هنوز از وضعیت انقلابی سخنی به میان آورد.

مردم بطور کلی نسبت به انتخابات بی تفاوت اند. این مردم همان مردمی نیستند که با پاسخ "نه به رژیم" در جنبش دوم خرداد برای بی اعتبار کردن رژیم و امید به تغییر به صورت میلیونی در انتخابات شرکت کرده بودند، رژیم را غافلگیر نموده و همین واقعیت مانع از آن می شد که بشود یک شبه صندوقهای رای را تغییر داد. در این انتخابات موج فشاری از پائین وجود ندارد تا بالائینها را بترساند و به عقب نشینی وا دارد، مردم به شدت سرخورده هستند، همه چیز از بالا و با توجه به اوضاع کنونی جهان تنظیم می شود. این امر نیز بسیار طبیعی است. زیرا وقتی مردم تشخیص می دهند شرکت آنها در انتخابات بطور کلی تاثیری در سیر حوادث، در سرنوشت آنها، در سیاست داخلی و خارجی ایران ندارد و اساسا نامزد مورد اعتماد آنها در میدان انتخاباتی حضور ندارد نسبت به سرنوشت و نتایج این انتخابات که عملا به آنها مربوط نیست با بی تفاوتی برخورد می کنند و این خود زنگ خطری برای رژیمی است که می خواهد به جهان خارج چنین وانمود کند که مورد اعتماد مردم بوده و پایگاه توده ای دارد. مردم ناظر نزاع جناحهای هیات حاکمه اند.

در رژیمی که شورای نگهبان آن نظارت می کند که چه کسی خود را نامزد کند و صلاحیت نامزدها را به جای تکیه بر تشخیص مردم خود در دست گرفته است مردم چه اعتمادی می توانند به این نامزدها داشته باشند. مردم، خود شورای نگهبان را فاقد صلاحیت می دانند. این شورا یک صافی به تمام معنا برای غربال مخالفین و منتقدین است. این ویژگی شورای نگهبان دیگر قابل کتمان نیست و خود آنها نیز سعی ندارند این خصوصیت را استتار کنند. حتی اظهارات آنها برخی مواردی در جهت تهدید و تحت فشار گذاردن معترضین و دگر اندیشان خودی است. این شورا خود را به قوه مقننه تحمیل کرده است و بجای مردم می

خواهد با مغز علیش فکر کند. مردم که نابینا نیستند و همه آنها فرزندان انقلاب شکوهمندی در ایران بوده و مزه دموکراسی ابتدائی و قدرت مردمی را چشیده اند. آنها نمی توانند این مضحکه را مورد تأیید قرار دهند.

رژیم جمهوری اسلامی هم می داند که انتخاباتش قلابی است و به مصداق "آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته" آنرا به مردم عرضه کرده است و شرمی هم بابت آن ندارد. ولی این رژیم از بی تفاوتی مردم نیز می ترسد و انتظار دارد هر بلائی می خواهد سر مردم در آورد، مردم را غارت کند و حساب پس ندهد و مردم همانطور به صورت "سربزیر و سربگوش" باقی بمانند و خطری برای رژیم فراهم نیابند. آنها نتیجه بی تفاوتی مردم را در اعمال خودسرانه خویش و اهمیت ندادن به مردم جستجو نمی کنند. این حساب رژیم حاکم در ایران درست از کار در نمی آید.

رژیم جمهوری اسلامی از هم اکنون تلاش دارد با تبلیغات و تهدید مردم را بیای صندوقهای رای بکشاند. آنها از بی تفاوتی مردم آگاهند و می ترسند اگر تعداد شرکت کنندگان در انتخابات کم باشد "مشروعیت" آنها در عرصه جهانی مورد تردید قرار گیرد و در مذاکره با آمریکا از موضع ضعیفتری برخوردار باشند. امروز سخن بر سر آن است که از مجلس لایحه ای را بگذرانند که به افراد ۱۵ ساله هم حق رای داده شود. بر سر این سیاست همه بخشهای حاکمیت متفق القولند. چه بسا آوردن چهره های متفاوت به عرصه انتخابات نظیر موسوی و کروبی و نظایر آنها بیشتر به این جهت باشد که پیروان آنها را نیز برای اجرای نمایش تبلیغاتی به پای صندوقهای رای بکشانند.

آنها بجای اینکه به خواستهای مردم تکیه کنند، هویت مردم را به رسمیت بشناسند، برای انسانها به عنوان انسان ارزش قابل شوند و به خرافات مذهبی پایان دهند و دست اوباشان و طفیلیها را از جان و مال و ناموس مردم کوتاه گردانند تا پایگاه اجتماعی قدرتمندی پیدا کرده و بتوانند در مقابل امپریالیستها مقاومت کنند با شعبده بازی در تلاشند تا تنها نمای خارجی خویش را رنگ آمیزی نمایند. این سیاست سرانجام به بن بست می رسد. سیاستی که مردم را در نظر نگیرد وجود خودش مورد سؤال است.

در انتخابات شما با دارو دسته هائی روبرو می شوید که اسامی عجیب و غریب به روی خود گذارده تا در یک رژیم متکی بر ولایت فقیه که مردم را مهدورالدم می داند و برای بشر ارزشی قابل نیست، ادای جمهوری را که ظاهرا باید متکی بر خواست مردم و نه ایزد باریتعالی باشد درآورند. تعداد نامها متفاوت است و در هر دوره اسامی تغییر رنگ می دهد. خطوط بین این جریانها بسیار نفوذ پذیر و سیال است. اعضاء این احزاب وقتی می دانند

که تصمیماتشان بی ارزش است و آنچه استاد ازل گفت بگو می گویند و چشمهای آنها به انگشت اشاره ولایت فقیه دوخته است، فاقد روحیه حزبی هستند و تلاشی هم برای تحقق برنامه دارای آینده و دوراندیشانه نمی کنند.

این امر موجب آن می شود که براحتی می توان از حزبی خارج شد و بدرون حزب یا سازمان دیگری رفت زیرا همه آنها چشم به انگشت اشاره رهبر دوخته اند. باین جهت اصولیتی در کار نیست جز تمایل مشترک به حفظ رژیمی مستبد و مذهبی که باین افراد امتیازات فراوانی داده است تا مجموعه رژیم را حفظ کنند. آنها جدی نیستند، به خودشان هم احترام نمی گذارند و گرنه چگونه ممکن است آقای خاتمی با شل کن سفت کن به وسط میدان بپرد و سپس با آمدن موسوی کناره گیری کند. کسی که به حرف خود ایمان داشته باشد و بخواهد آنرا متحقق کند باید برای اجرا و تحقق سیاستش مبارزه کند و سایر رقبا را در این

مبارزه به کناری زند و یا منفرد کند. کار خاتمی نشانه آن است که همه این کارها بازی است، جدی نیست، رهبران "اصلاحات" فقط پهلوان پنبه هستند. اختلافات آنها اختلاف سلیقه است. شما با نامهای "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و یا "مجمع روحانیون مبارز" و "جبهه مشارکت ایران"، "جامعه روحانیت مبارز"، "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم"، "حزب کارگزاران سازندگی"، "جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی"، "اصولگرایان" و... روبرو هستید. از برنامه آنها سردر نمی آید. حرفهای پاره ای از آنها انتقاد به دولت است ولی خودشان معلوم نیست چه می گویند. توجه کنید در حالی که حزب رفسنجانی که همان "حزب کارگزاران سازندگی" است از موسوی به دفاع برخاسته غلامحسین کرباسچی دبیرکل این حزب اداره کننده ستاد انتخاباتی کروبی است. آقای عطریانفر عضو دیگر شورای مرکزی این حزب نیز با آقای کروبی همکاری می نماید. این در حالی است که "مجمع روحانیون مبارز" که تا دیروز با کروبی بود امروز هنوز تصمیم نهائی خویش را اعلام نکرده ولی بنظر می رسد هوادار موسوی است.

روزنامه "اعتماد" که از هواداران "اصلاح طلبان" است نوشت: "انتخابات ریاست جمهوری این دوره پر از شگفتی است و فقط مختص یک جناح خاص هم نیست. در جناح اصولگرا، همه هر کسی را به عنوان کاندیدا قبول دارند الا محمود احمدی نژاد را، هر روز نام یکی شنیده می شود. یک بار محسن رضائی، یک بار محمد قالیباف و یک بار هم حسن روحانی و دیگران. اما وضع در جناح اصلاح طلبان تقریبا سرگیجه آور است. پس از انصراف سید محمد خاتمی، با آن که همه فکر می کردند انتخاب آسانتر شده است اما سرگیجه بیشتر شده و هر کسی دور خویش می چرخد!". روزنامه ... ادامه در صفحه ۳

**کشتار مردم غزه، جنایت علیه بشریت است**

**شرکت در انتخابات...**

“رسالت” در مقاله خود به عنوان “پرسش های بی پاسخ” در انتقاد از کربوبی نوشت: “...پرسش از آقای کربوبی به عنوان بزرگترین تجدید نظر طلب در جبهه دوم خرداد این است که اگر مخاطرات همراهی با مشارکت و مجاهدین (منظور مجاهدین انقلاب اسلامی است-توفان) بیش از فواید آن است- که حضرت عالی بنا بر تجربه ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی ترجیح می دهید جایی در کابینه خود برای ایشان در نظر نگیرید- پس چرا توریسین پروژه خروج از حاکمیت یعنی عباس عیدی و برخی افراطیون دوم خردادی را در اردوگاه خود پناه داده اید؟ پراگماتیسم افراطیون در عصر بی اقبالی دوم خرداد، به طور طبیعی آنها را به سمت مهدی کربوبی سوق داد اما آیا این طیف تا پایان این رقابت نفس گیر در کنار کربوبی باقی می ماند؟ و افرادی نظیر کرباسچی، عمادالدین باقی، نیلی، عیدی و قوچانی چه خوابی برای کربوبی دیده اند؟...”

شما اگر قرار باشد بر اساس این طیف رنگارنگ و افراد رنگ و وارنگ و رنگ عوض کن دآوری کنید به شدت به سرگیجه دچار می شوید و نمی توانید از این کلاف سردرگم سردر آورید. نشریه اعتماد البته کمی از سیر حوادث عقب مانده است و توجه ندارد که اصولگرایان بر سر احمدی نژاد که مورد تائید کامل خامنه ایست به توافق رسیده اند. آن جبهه ای که داربستش درهم ریخته جبهه سست اصلاح طلبان است.

امروز دو گرایش عمده در ایران به جان هم افتاده اند. هر دو گرایش از خودی ها هستند. نزاع آنها بر سر این است که کدام جناح بتواند بهتر بر منابع ثروت میهن ما غلبه کند و از قبل آن استفاده نماید و در حفظ رژیم سرمایه داری موفقتر است. طبیعتاً برای اینکه آنها بتوانند از این منابع برای مدت طولانی تری استفاده

کنند تلاششان این است که قدرت سیاسی را در دست داشته و برای مدت بیشتری حکومت کنند. آنها می کوشند در حفظ قدرت سیاسی که یک قدرت طبقاتی است مشترکاً بکوشند.

مردم از اصلاح طلبان دلخوشی ندارند زیرا آنها نشان داده که توانائی رهبری نداشته و از مردم بیشتر می ترسند تا از جناح رقیب. آنها روزی که اعتماد بیست میلیون را جلب کرده بودند نتوانستند کاری کنند حال چگونه می خواهند در حضيض ذلت اعتماد عمومی را کسب کرده و مردم را به پای صندوقهای رای بکشانند. آنها در همان زمانی که در قدرت بودند اعلان کردند که مدافع اساس جمهوری اسلامی بوده برای حفظ و بقاء آن کار می کنند. خاتمی آن سید خندان فاقد ستون فقرات سیاسی است و در بزذلی و شعبده بازی لنگه ندارد. وی نقش آتش نشانی را در موقعیکه میلیونها نفر خواهان تغییر بودند ایفاء کرد. این

عده هوادار لیبرالیسم اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصی سازیها ... بوده و در تمام دوران حکومتشان از خصوصی سازیها بشدت حمایت می کردند و تلاش داشتند سرمایه های خارجی را به ایران بکشانند. در دوران مذاکرات پیرامون برنامه غنی سازی اورانیوم در ایران اصلاح طلبان پروتکل الحاقی پیمان منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی را امضاء کردند که یک سند خیانت ملی است. اصلاح طلبان حتی میان خویش نیز نمی توانند به توافقی برسند و چهره های متعددی را معرفی می کنند، کربوبی، خاتمی، موسوی... تا انتخابات معلوم نیست به این فهرست چند نفر دیگر اضافه می شوند. البته اگر انتخابات بدور دوم برسد اصلاح طلبان بخت اینکه بر سر یک نامزد با هم ائتلاف کنند دارند. ولی این ائتلافها بر اساس برنامه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... مشترک نیست بر اساس حضور شخصیتهاست. سردرگمی در جبهه اصلاحات نیز از همان جا ناشی می شود که آنها در مخالفت با دولت احمدی نژاد توافق دارند ولی از این مرز که بگذریم سایه روشنهای افزایش می یابد. بهمین جهت شما مبارزه شدید و معتقدانه ای را بر سر برنامه های کنونی بر اساس سیاسی نمی بینید. گفتاری نظیر مبارزه با رشوه خواری، مبارزه با فساد، حیف و میل درآمد ارزی و... برای کسب حکومت کافی نیست. این حرفهای دهان پر کن از دهان مشتکی فاسد و مستبد که با اساس جمهوری اسلامی موافقت و این موافقت در واقع مخالفت با برسمیت شناختن حق انسانها در فکر کردن و زندگی کردن است بیرون می آید. چنین مخالفتی موجب جلب آراء مردم نمی شود. همین اصلاح طلبان که از فساد دولت دوره نهم صحبت می کنند، حاضر نیستند از افشاءگریهای آقای پالیزدار و یا شهبازی که در درون همین رژیم بودند و پته بزرگان قوم را بر دایره ریختند حمایت کنند، زیرا پای بزرگان قوم در میان است. اصلاح طلبان، میر حسین موسوی نخست وزیر دوران ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ را به میدان فرستاده اند که از مبارزین زمان شاه در دانشگاه تهران بود و تبلیغ می کنند که وی نخست وزیر دوران جنگ بوده و طرفدار یارانه به فقرا و کنترل تورم، جیره بندی و... است. وی مشهور به جناح “چپ” خط امامی بود که پس از کنار گذاشته شدن خانه نشین شد و کسی دیگر وی را نمی شناسد. میرحسین موسوی حکم نوستالژی را برای نسل جنگ و انقلاب دارد. ولی در دوره های قبلی که آقای میر حسین موسوی با اشتیاق و نه مانند این بار با اکراه می خواست برای مقامات بالاتر فعالیت کند به وی حالی کردند که تصاویر بی حجاب همسرش را در دوران شاه رو می کنند تا روی وی کم شود. ایشان نیز فوراً جا زد. آن تصاویر بی حجابی هنوز در کشوی میز آقای خامنه ای و شریعتمداری

باد می خورد.

بر سر دعوی قوه قضائیه با مجریه بر سر میلیاردها تومان رشوه خواری و پولهای هدر داده شده که امروز از آن سخن می رود و احمدی نژاد را به جان قوه قضائیه و بر عکس افکنده است باید دانست که این رویداد غیر قابل انتظار و امر جدیدی نیست. در این کلاهبرداری که از همان بدو انقلاب رشته آن بافته شد، همه دست داشته اند و ثروت عمومی را بهدر داده اند. کار آنها نظیر کار بانکهای آمریکانیست که وامهای بدون تضمین داده اند و حال قادر به وصول آن نیستند. مافیائی در قدرت است که مجموعه ای از بازاربانان هودار رژیم که بورژوازی سنتی ایران را تشکیل می دهند، قشری از تکنوکراتها و بروکراتهای متعلق به این جناح، کلاهبرداران و کلاشانی که از وضعیت آشفته بازار استفاده کرده و خود را به صف “انقلابیون اسلامی” افکنند و در قالب کمیته ها و سپاه به اهرمهای قدرت دست یافتند تا فقط جیب خود را پر کنند، ایران را به این وضعیت تلخ رسانده اند که ما با آن روبرو هستیم. این قشر لومین و بی دورنما با هرگونه تغییری مخالف است، بنیاد های مفتخور که بودجه نفت را می بلعد و مراکز که برای پخش ثروت ملی مردم و آنهم تنها در میان قشر معینی از حاکمیت خودی بوجود آمده اند در این انتخابات دست دارند تا به این ترکیب دست نخورد و موجب آنها از راه برسد. بر سر تسلط بر بودجه نفت مبارزه مرگ و زندگی میان آنها در گیر است. همه جناحها از پول نفت ارتزاق می کنند و پول نفت شیشه عمر همه جناحهای هودار رژیم جمهوری اسلامی است. اختلاف آنها با یکدیگر نباید به تکانهای شدید اجتماعی و به میدان کشیدن مردم منجر شود که آنگاه بوی خطر به مشام خواهد رسید.

رژیم احمدی نژاد واکنش هیات حاکمه ایران در مقابل تهدیدهای امپریالیست آمریکا و محاصره اقتصادی و خرابکاریهای عمال فریب خورده آنها در ایران بود. این جناح هم به سرکوب داخلی و هم به افزایش قدرت نظامی ایران اهمیت می داد زیرا که خطر سرنگونی خویش توسط قدرت خارجی را از نظر دور نمی داشت. وی می دید که تهدید خارجی وحدت داخلی را تحکیم می کند و این سیاست را به نحو زیرکانه ای به کار برد.

آیا خطراتی که ایران را تهدید می کرد بطور کلی مرتفع شده است؟ آیا آمریکائیها از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست کشیده اند، آیا عربستان سعودی از تخریب در منطقه بر ضد ایران و جمهوری اسلامی دست بر می دارد؟ آیا بحران جهانی سرمایه داری که سرانجام نیز به ایران با دامنه کمتری از ضرر می رسد، ولی بهر صورت می رسد، توده های مردم را به خیابانها نمی آورد؟ جنبشهای اعتراضی را تقویت نمی کند؟ بنظر حزب ما این محتملترین احتمالات... ادامه در صفحه ۴

**نازیهای اسرائیلی باید به خاطر جنایاتشان در نوار غزه در دادگاه نورنبرگ محاکمه شوند**

**شرکت در انتخابات...**

است و همین وضعیت لزوم ادامه سیاست گذشته، سیاست رژیم نظامی-امنیتی را توجیه می کند. تغییر دولت بعید بنظر می رسد. امپریالیستها از آمریکا تا اروپا گرفته فشار می آورند که چهره دیگری به جای احمدی نژاد بر سر کار آید تا آنها از موضع آبرومندانه تری در مذاکرات با ایران و اصولاً گشایش باب مذاکرات بر آیند ولی همین امر برگ برنده ای در دست حاکمیت ایران است. آنها خانم صابری را که به جرم جاسوسی گرفته بودند آزاد میکنند تا در جبهه "اصلاح طلبان" شکاف ایجاد کنند و به آمریکائیها بفهمانند که این قبیل اقدامات مسالمت جویانه و "دوستانه" از جانب جناح بنیادگراها نیز ممکن است. آنها به امپریالیستها در باغ سبز نشان می دهند. اوضاع بحرانی جهان چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، سیر حوادث در افغانستان و پاکستان و عراق و فلسطین در منطقه بهیچوجه به نفع امپریالیستها نیست و روز بروز هم وضع آنها بدتر می شود. این است که امپریالیستها در مذاکره با ایران دست بالا را علیرغم هیاهوی فراوان ندارند. حتی حلقه محاصره اقتصادی در حال شکستن است. رقبای امپریالیست برای فروش کالا به ایران بر یکدیگر رقابت می کنند زیرا حیات بازار داخلی آنها به این صادرات وابسته است. در چنین وضعیتی انتخاب احمدی نژاد ادامه سیاست گذشته ایران است که منجر به تقویت هیات حاکمه ایران شده است. مگر رویدادهای غیر قابل پیش بینی و محاسبات و زد و بندهای پشت پرده بتواند در این روند تغییری حاصل کند.

میر حسین موسوی به عنوان نخست وزیر دوران سختیها، دوران جنگ، نخست وزیر دولتی کردن ها، تبلیغ می شود تا وی را در دوران بحران جهانی به عنوان مرد شایسته ی مهار بحران جا بزنند. ولی موسوی را نسل بعد از انقلاب اساسا نمی شناسد و نسل انقلاب نیز بعد از آن همه اعدامها دل خوشی از وی ندارد. در این مدت طولانی نیز خبری ازش نبوده است. و تجربه سیاسیش به گذشته تعلق دارد. موسوی ولی عروسکی برای معامله با آمریکائیهاست و باید به دور دوم برسد. در این فاصله تنور سازشهای پشت پرده و مذاکرات محرمانه ادامه دارد. تاکتیک حاکمیت روشن است. آنها هم با کارت موسوی و هم با کارت احمدی نژاد بازی می کنند و امتیاز می خواهند. اگر سیاست امپریالیستها در مورد ایران تغییر نکند و با همان زبان قلدری و "همینه که هست" به میدان آیند معلوم نیست که ضرورت تغییر احمدی نژاد منتفی شده باشد.

منسجم ترین جناح همان اصولگرایان هستند که علیرغم انتقادات بدولت و غر زدنهای بر سر انتخاب احمدی نژاد به توافق رسیده اند و حمایت شورای نگهبان و خامنه ای را بدنبال

دارند. محتملترین رئیس جمهور آینده ایران اگر احمدی نژاد نباشد از میان خود اصولگرایان خواهد بود. اصلاح طلبان ول معطلند.

حزب کار ایران (توفان) شرکت در انتخابات را در راستای سیاست رژیم جمهوری اسلامی و در جهت تقویت این رژیم ضد بشری ارزیابی می کند. در شرایط خفقان سیاسی، فقدان احزاب سیاسی، ممنوعیت آزادی مطبوعات، نبود تشکلهای و سازمانهای صنفی و سیاسی، وجود زندانیان سیاسی، انتخابات آزاد حرف مفت است. حاکمیت جمهوری اسلامی سد راه هر تحول دموکراتیک در ایران است و از این رو باید شعار فعال تحریم انتخابات را با نقش و فعالیت روشنگرانه به شعار سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ارتقاء داد تا روشن شود که سد "ضد دموکراتیک" را باید شکست تا آب زلال لدموکراسی و آزادی جاری شود. تشویق مردم به شرکت در انتخاباتی که خود مردم تمایلی به شرکت در آن ندارند یک خطای سیاسی و همدستی با رژیم جمهوری اسلامیت. دارودسته هائی که مردم را تشویق به حمایت از نامزدهای تقلبی انتخاباتی می نمایند در واقع در پی معامله با رژیم اند تا آنها را در خیمه شب بازیهای حاکمیت در آینده بکار گیرند. مردم ایران هیچ مشروعیتی برای این مضحکه انتخاباتی قابل نیستند. تحریم فعال انتخابات صحیحترین شعار ممکن در شرایط امروز است.

**"بارها گفته ام و بار دگر می گویم"**

**که من دلشده این ره نه به خود می پویم**

**در پس آینه طوطی صفتم داشته اند**

**آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم"**

حافظ

\*\*\*\*\*

**صهیونیسم یعنی...**

دومین کنفرانس سازمان ملل متحد بر ضد نژادپرستی و در حمایت از حقوق بشر بنام دوربان-۲ در روز دوشنبه ۲۰ آوریل ۲۰۰۹ مطابق ۳۱ فروردین ۱۳۸۸ در شهر ژنو در کشور سوئیس برگزار گردید. نخستین کنفرانس در سال ۲۰۰۱ در دوربان آفریقای جنوبی تشکیل گردید.

رژیم صهیونیستی اسرائیل با محاصره نوار غزه و گرسنگی دادن به بیش از یک میلیون فلسطینی به جرم اینکه در یک انتخابات آزاد نمایندگان سازمان حماس را برگزیده اند، با تجاوز به نوار غزه، بمباران مردم بی دفاع و غیر نظامی فلسطین، استفاده از بمبهای فسفوری برای کشتار جمعی نشان داده که رژیم جنایتکار بوده و باید به پای میز محاکمه کشانده شود. روشن است که چنین رژیمی در دنیا باید در درجه نخست به عنوان رژیم جنایتکار و نژاد پرست محکوم گردد. همه

مردم جهان بر سر این امر متفق القولند. لیکن امپریالیست آمریکا که خودش در عراق و افغانستان به جنایتکاری مشغول است و بر محاصره نوار غزه و کشتار مردم فلسطین صحه می گذارد نمی تواند به محکومیت رژیم صهیونیستی اسرائیل تن در دهد. محکومیت اسرائیل محکومیت آمریکاست. ممالک مدعی حمایت از حقوق بشر که در تمام این جنایتکاریها همدست آمریکائیها بوده اند نظیر انگلستان، آلمان، فرانسه، هلند، ایتالیا، استرالیا، کانادا، لهستان و... طبیعتاً نمی توانند از امپریالیست آمریکا حمایت نکنند. محکومیت اسرائیل محکومیت همه امپریالیستها و نژادپرستان است. آقای اوباما اعلام کرد که چنانچه از رژیم اسرائیل به عنوان رژیمی نژاد پرست در قطعنامه این کنفرانس نامبرده شود وی در این کنفرانس نماینده ای اعزام نخواهد کرد. تعدادی از رژیمهای سرمایه داری اروپا نیز با تهدید از این کنفرانس دور ماندند و حتی حاضر نشدند از "حیثیت اسرائیل" به دفاع برخیزند. ۲۴ کشور ننگ توهین مردم جهان را پذیرفتند و در هنگام سخنرانی احمدی نژاد محل نشست را ترک کردند و نشان دادند که ضد بشر و همدست نژادپرستانند. مواضع امپریالیستها و صهیونیستها در مقابل مردم جهان بقدری ضعیف، متزلزل، غیر منطقی و پر از تناقض است که آنها کمترین ضرر را در فرار دیدند. در عوض به هوشیاری پرداختند و احمدی نژاد و نطق وی را بهانه قرار دادند تا اسرائیل را تیرنه کنند. در حالیکه جنایات جمهوری اسلامی چه برسد به جنایات احمدی نژاد انگشت کوچیکه جنایات رژیم صهیونیستی در عرض این ۶۰ سال نیز نمی شود. فرار امپریالیستها از کنفرانس نشانه ترس آنها بود. دولت جمهوری چک که ریاست دوره ای اتحادیه اروپا را تا ماه ژوئن آینده به عهده دارد در روز دوشنبه اعلام کرد: همچون شرکای دموکرات خود در اروپا و غیر اروپا "نمی توانیم اجازه دهیم که حضور ما عاملی برای مشروعیت دادن به حملات ضد اسرائیلی شود که کاملاً غیر قابل قبول است". امپریالیستها در واقع در آخرین مرحله بی شرمی قرار گرفته اند و با وقاحت هر چه بیشتر دروغ بهم می بافند. امپریالیسم تنها آخرین مرحله سرمایه دری نیست آخرین مرحله بی شرمی و دروغگوئی نیز هست.

سیس نمایندگان امپریالیستها و ناقضین حقوق بشر در سراسر جهان و از جمله در سازمان ملل راه افتادند و سخنان احمدی نژاد را "شرم آور" و "تفرت انگیز" خواندند و نماینده انگلستان که دستش تا مرفق به خون مردم عراق و افغانستان و فلسطین آغشته است سخنرانی احمدی نژاد را "تحریک کننده و توهین آمیز نامید. آنها حتی مثنی صهیونیستها را بسیج کردند که با قیافه دلک در محل نشست با آن همه... ادامه در صفحه ۵

**رهبران آمریکا و اسرائیل باید بعنوان جنایتکاران ضد بشر در یک دادگاه جهانی محاکمه شوند**

**صهیونیسم یعنی...**

مامورین امنیتی و گروه‌های نظارت ضد "تروریستی" و مقرهای کنترل و بازرسی حضور داشته باشند تا در هنگام سخنرانی احمدی نژاد با خوشرقصی برای صهیونیستها تأثیرات سخنان احمدی نژاد را "خنثی" کنند. آنها بجز مشتی دروغ و دغل در رسانه های خود چیزی برای گفتن نداشتند. حتی به مضمون سخنان احمدی نژاد نیز نپرداختند و از ترس آنرا حتی کامل هم منتشر نساختند. تیغ سانسور و جعل در همه جا فعال بود. هوچیگری آنها در مورد سخنرانی احمدی نژاد و حمایت از نژادپرستان اسرائیلی برای نازیهای یهودی آبرونی نخرید. قبل از آن نیز امپریالیستها در برابر همه رسوایی‌های این رژیم صهیونیستی و مصنوعی سکوت اختیار نموده بودند و از آنها حمایت می کردند. این لگد انداختن امپریالیستها و صهیونیستها در کنفرانس دوربان-۲ امپریالیستها را در نزد خلقهای جهان بی آبروتر ساخت ولی متأسفانه بر محبوبیت احمدی نژاد افزود و نقض حقوق بشر در ایران را توسط جمهوری اسلامی در پرده گرفت. احمدی نژاد به قهرمان مبارزه ضد نژادپرستی بدل شد. وی به وکیل مدافع مردم زجر کشیده فلسطین، عراق، افغانستان، لبنان و سراسر جهان بدل شد. مگر احمدی نژاد چه می گفت که باید با بوق کرنا مانع می شدند که صدایش را مردم جهان بشنوند. وی می گفت:

"شورای امنیت را که از مواریث جنگ های جهانی اول و دوم است ببینید. آنان با چه منطقی برای خود امتیاز و تو قائل شدند؛ این منطق با کدام ارزش انسانی و الهی سازگار است؟ با عدالت؛ با برابری در برابر قانون؛ با کرامت انسانی یا با تبعیض، بی عدالتی، نقض حقوق انسانی و تهدید اکثریت ملت‌ها و کشورها؟ این شورا عالی‌ترین و بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در صلح و امنیت جهانی است. وقتی تبعیض قانونی وجود داشته باشد و منشاء قانون به جای عدالت و حق، زور و قدرت باشد چگونه می‌توان انتظار عدالت و صلح داشت. قدرت‌طلبی و خودپرستی منشاء نژادپرستی، تبعیض، تجاوز و ظلم است. اگر چه امروز بسیاری از نژادپرستان هم در حرف و شعار نژادپرستی را محکوم می کنند اما وقتی چند کشور قدرتمند اجازه دارند بر مبنای تشخیص و منافع خود برای بقیه کشورها تصمیم‌گیری کنند به راحتی می توانند همه قوانین و ارزشهای بشری را لگد مال کنند؛ چنانکه کرده اند. بعد از جنگ جهانی دوم به بهانه قربانی شدن یهودیان و سوء استفاده از هولوکاست با تجاوز و لشکر کشی یک ملت را آواره و عده‌ای را از اروپا و آمریکا و سایر کشورها به سرزمین آنان منتقل کردند و یک حکومت کاملاً نژادپرست را در سرزمین اشغالی فلسطین برپا کردند و در واقع به بهانه جبران صدمات نژادپرستی در اروپا

خشن‌ترین نژادپرستان را در نقطه‌ای دیگر یعنی فلسطین حاکم کردند. شورای امنیت این حکومت غاصب را تثبیت و در طول شصت سال از آن دفاع کرد و دست غاصبان را برای هر نوع جنایتی باز گذاشت. از این بدتر آنکه عده ای دولت های غربی و آمریکا خود را متعهد به دفاع از نژادپرستان نسل کش می دانند و در حالی که وجدان های پاک بشری بمباران، اشغال و آدم کشی و فجایعی که در غزه اتفاق افتاد را محکوم می کنند از آن جنایتکاران حمایت می کنند."

احمدی نژاد در مورد بحران و علل نژاد پرستی سخن راند. وی سخنرانی خود را با رنگ و لعاب مذهبی و جستجوی ریشه علتها در نیندیشیدن مذهبی و اعتقاد به باورهای دینی آمیخته بود. اینها همه پوسته هائی بود که باید بدور انداخته می شد و در مضمون اساسی سخنان وی که سرمایه داری را مسئول بحران و نژادپرستی می شناخت و صهیونیسم را نژاد پرستی می دانست تغییری حاصل نمی کرد. صرفنظر از جنبه غیر تاریخی که احمدی نژاد به شورای امنیت برخورد می کند که جای بحث اش در اینجا نیست بر افشاء نقش امپریالیستها و صهیونیستها توسط وی نمی شود ایراد گرفت. کسانی که این حقایق را کتمان می کنند خودشان عمال اسرائیل هستند و یا در دامی افتاده اند که صهیونیستها و امپریالیستها آنرا پهن کرده اند. حمله به احمدی نژاد از جانب رسانه های امپریالیستی و صهیونیستی برای افشاء وی و نقض حقوق بشر در دوران وی، برای محکومیت سرکوبها در ایران و نقض حقوق دموکراتیک مردم ایران نیست. حمایت از صهیونیسم و نژاد پرستی است. این مضمون مبارزه ای است که در گرفته است. هر کس آنرا بنیید از نظر سیاسی کور و کودن است.

تاکتیک امپریالیستها در عدم شرکت در نشست روشن است. آنها راه کمترین خطر را برگزیده اند. زیرا مجبور می شدند به صراحت از نژادپرستی صهیونیستها در نشست جهانی ضد نژادپرستی حمایت کنند. در ضمن مسخره می نمود که چنین وکلای مدافع نژادپرستی و نقض حقوق میلیونها بشر در فلسطین، لبنان، عراق و افغانستان جمهوری اسلامی را مورد نقد قرار دهند که چرا حقوق بشر را نقض می کند. مضحکی کار آنها مانند مضحکی کار همان دلکی بود که مامورین امنیتی به سالن وارد کرده بودند و دماغ مصنوعیش را به سوی احمدنژاد پرتاب کرد و کیهان لندنی بدروغ از آن به عنوان گوجه فرنگی یاد کرد. بیچاره ها می ترسند منشه امیر پولشان را قطع کند. حزب ما اقدام امپریالیستها را در ترک نشست ضد نژادپرستی قویا محکوم می کند و آنرا در خدمت نقض حقوق بشر و بی اعتبار کردن مبارزه ای می داند که در سراسر جهان برای تحقق حقوق بشر و افشاء صهیونیسم صورت می گیرد. این اقدام نکوهیده در خدمت حقوق

بشر و در خدمت مبارزه با نژادپرستی نبود. مصداق آنرا داشت که "چوب را که بر مبداری گریه دزده در میره". و همه این دزدان گریه صفت از شرم رو شدن دستشان در انواع جنایاتی که مرتکب شده اند از شرکت در نشست خودداری کرده و در رفتند. این اقدام آنها به متأسفانه به احمدی نژادها اعتبار داد و به اجرای حقوق بشر در ایران و محکومیت سرکوب مخالفان کمکی نرسانید. خرابکاری از این "بهتر" نمی شد. نتایج عمل آنها سرپوشی بر نقض حقوق بشر و سرکوب کارگران و زنان و سایر اقشار مبارز در ایران بود. کار آنها بی اعتبار کردن مبارزه برای تحقق حقوق بشر است. کار آنها نشان داد که امپریالیستها دلالت و حمایت از حقوق بشر برای آنها ناشی از اصولیت نیست ابزاری سیاسی و عامل فشاری برای تحقق خواسته‌های سودجویانه و ضد بشری آنهاست. بهمین جهت حزب ما همیشه گفته است که مبارزه برای تحقق حقوق بشر را باید با مبارزه ضد امپریالیستی پیوند زد تا دست گماشتگان امپریالیستها و صهیونیستها رو شود. این بار دست نوکران ایرانی صهیونیستها و امپریالیستها رو شد.

این تجربه در عین حال نشان می دهد که تا به چه حد باید در اتخاذ تاکتیکها کیاست به خرج داد. تضاد رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیستها در بسیاری از زمینه ها بروز می کند، مخالفت برحق ما علیه رژیم جمهوری اسلامی و یا رژیمهای بنیادگرا و ارتجاعی نباید کار را به آنجا برساند که مانند پاره ای از نیروهای اپوزیسیون ایران به همدست صهیونیسم و یا امپریالیسم بدل شویم. این نوع برخورد را می شود در تمام زمینه ها از جمله در مسئله انرژی هسته ای، توسعه صنایع فضائی ایران، خطر تجاوز امپریالیستها به ایران، خروج بی قید و شرط اشغالگران از افغانستان و عراق، تجاوز اسرائیل به نوار غزه و لبنان و سوریه و... دید.

رویدادهای اخیر نشان داد که صهیونیسم یعنی نژاد پرستی و صهیونیسم همدست امپریالیسم است. در این واقعیت تغییری حاصل نمی شود حتی اگر از دهان احمدی نژادها که مودیانه می کوشند خویش را هوادار حقوق بشر جلوه گر سازند خارج شود.

\*\*\*\*\*

**تکامل نه...**

حزبی که واقعا می خواهد انقلاب کند سانترالیسم مکرراتیک را بعنوان اصل اساسی سازمانی می پذیرد که نتیجه ناگزیر آن برقراری انضباط است و حزبی که می خواهد انقلاب کند ناگزیر انضباط آگاهانه را پذیرا می شود حزبی که به انقلاب نمی اندیشد کلوب بحث و مجادله است و نیازی به سانترالیسم دمکراتیک و انضباط ندارد. آنارشیست ها و هواداران "جنش خودبخودی" هرگونه مرکزیتی را بهر... ادامه در صفحه ۶

**صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم**

تکامل نه...

شکلی که ساخته شود و همراه با آن انضباط را طرد می کند. مارکس و انگلس، چنانکه گذشت در ایجاد سازمان اصل سانترا لیس دمکراتیک را پایه می گرفتند و انضباط را در درون حزب ضروری می شمردند. آنها این روش را چه در "اتحادیه کمونیست ها" و چه در انترناسیونال بکار می بستند.

انضباط آگاهانه حتما از موافقت با تصمیمات مرکز حزب منشاء نمی گیرد، بلکه از این رو برای عضو حزب دست می دهد که می داند وحدت عمل لازمه موفقیت است.

بنابراین او ولو آنکه به صحت تصمیم مرکز حزب معتقد نباشد آنرا در عمل تبلیغ می کند و بکار می بندد و گرنه تشتت فکری به توده های انقلابی انتقال میابد و در نتیجه وحدت عمل مختل می شود.

اصل فوق، به مفهوم واقعی آن، فقط در شرایطی تحقق پذیر است که فعالیت حزب در محیط اجتماعی دمکراتیک، در جامعه ای برخوردار از آزادیهای دمکراتیک جریان یابد. در شرایط فشار و خفقان، در شرایطی که حکومت هیچ امکانی برای هیچگونه فعالیت علنی و آزاد باقی نمی گذارد، حزب ناگزیر باید به کار مخفی بپردازد که خود مستلزم سازمانی مخفی و "زیر زمینی" است حزب سوسیال دموکرات روسیه در شرایط استبداد خشن و بیرحم تزاری فعالیت می کرد و ناگزیر باید سازمانی مخفی می داشت و به فعالیت مخفی دست می زد. چنین واقعیتی را کمونیستهای ایران که نزدیک به شصت سال است در شرایط دیکتاتوری شاهنشاهی و مذهبی بسر می برند با پوست و گوشت خود احساس می کنند. در چنین اوضاع و احوال انتخاب دستگاه رهبری به آن شکل که اصل دموکراسی ایجاب می کند امکان پذیر نیست، لنین این مطلب را در پاسخ به کسانی که در شرایط استبداد تزاری "اصل دموکراسی وسیع" را در سازمان حزبی "موعظه می کنند به بهترین وجهی توضیح می دهد.

"تصور می رود هر کس موافق باشد که لازمه "اصل دمکراتیک وسیع" دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن آنها چنان آشکار بودنی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد صحبت از دموکراتیسم خنده آور است. سازمان حزب سوسیال دموکراسی آلمان را، دمکراتیک می نامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم علنی است. اما هیچکس سازمانی را که خود را در پس پرده اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دمکراتیک نمی ماند. حال سؤال می شود: مطرح نمودن "اصل دموکراسی وسیع" در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست چه معنی دارد؟ با این وضع "اصل وسیع" فقط یک جمله پر سر و صدا ولی تو

خالی است. از این گذشته این جمله گواه است بر اینکه وظایف حیاتی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه می دانند که عدم مراعات پنهانکاری در میان توده وسیع انقلابیون کشور، چه دامنه وسیعی دارد...

درباره علامت دوم دموکراسی یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورهایی که دارای آزادی سیاسی اند. این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئین نامه حزب سوسیال دموکرات آلمان می گوید "هرکسی که اصول برنامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب می شود" و چون تمام عرصه سیاست مانند صحنه تئاتر در جلوی همه تماشاچیان باز است لذا این پذیرش یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هرکس چه از روی روزنامه ها و چه در مجالس عمومی معلوم است. همه می دانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده و عموما دارای فلان اوصاف است و از این رو طبیعی است که اینگونه افراد را تمام اعضای حزب می توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر می دارد یک دستگاه خودکاری ایجاب می کند که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا "بقای اصلح" می نامند.

"انتخاب طبیعی" که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی انجام می گیرد باعث می شود که هر فرد سرانجام "درمسند خود" قرار گیرد، دست بکاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلوی چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چهارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید. آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه "کسانی که اصول برنامه حزب را می پذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می نمایند حق داشته باشند هرگامی را که یکنفر انقلابی مخفی بر می دارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این "همه" پنهان دارد؟ ... "دموکراتیسم وسیع" سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است فقط بازیچه پوچ و زیانبخش است. این بازیچه پوچ است زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دموکراسی

وسیع را حتی با وجود داشتن منتهای تمایل اجرا نکرده و نمی تواند اجرا کند. این یک بازیچه زیان بخش است زیرا کوشش برای بکار بردن "اصل دموکراسی وسیع" فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل... می کند (لنین- "چه باید کرد")

در کشوری که استبداد سیاه و خونین برقرار است برای فعالیت انقلابی کمونیست ها و تدارک انقلاب پرولتری راهی جز توسل به کار مخفی و سازمان مخفی نیست و در سازمان مخفی امکان استفاده از "دموکراسی وسیع" وجود ندارد. مسئله بر سر این نیست که از دموکراسی برای شکل گرفتن سازمان سیاسی استفاده نشود، سخن بر سر اینست که "دموکراسی وسیع" و سازمان مخفی را نمی توان در یکجا جمع کرد. در کار انقلابی برای دموکراسی جایی هست اما جایی برای "دموکراسی بازی" افراد بی مسئولیت و بی بند و بار نیست. البته سازمان مخفی و فعالیت مخفی مشکلات فراوانی پیش می آورد و متضمن خطرات بسیاری است ولی کمونیستها نشان داده اند که مشکلات و خطرات را بجان می پذیرند. این ها همه حقایق روشنی است و معلوم نیست چرا باید این حقایق روشن و این توضیحات مستدل، منطق و قابل قبول را کنار گذاشت و چنگ در دامان روزالوکزامبورگ، آکسلرود انداخت و سخنان نسنجیده، سطحی و بدون تعمق آنها را پذیرفت؟ چرا باید بجای آنکه به اصل موضوع پرداخت و موضوع را بطور مشخص مطرح ساخت، بجای آنکه توضیح داد در شرایط استبداد تزاری مارکسیست ها چگونه و بچه شکلی می بایست به فعالیت می پرداختند. از "تمرکز افراطی"، از "روحیه بردگی و فرمانبرداری"، از جنبش کارگری واقعا انقلابی" و نظائر اینها سخن گفت بدون آنکه راه حلی پیش پای فعالیت انقلابی طبقه کارگر گذارد، بدون آنکه توضیح داد این "جنبش کارگری" چیست، در کجاست، چگونه بوجود می آید، "انقلابی" بودن آن در چه چیز بروز می کند، "مرکز غیر افراطی" چه باید بکند، چگونه باید تشکیل شود... طبیعی است برای کسانی که انقلاب را به طاق نسیان کوبیده اند و نیز برای هواداران "جنبش خود بخودی" که با طبقه کارگر و انقلاب کاری ندارند این مسایل مطرح نیست. شاید توسل به سازمان مخفی و تلفیق کار علنی و مخفی ابداع لنین است؟ اما چنین نیست. مارکس و انگلس حزب طبقه کارگر را در شرایط مخفی ایجاد و رهبری کردند و بهمین علت هم در اساسنامه "اتحادیه کمونیست ها" بر مراعات قواعد پنهانکاری و پنهان نگاه داشتن امور داخلی "اتحادیه" تاکید شده است. همین توصیه پس از سرکوبی کمون پاریس برای سکسیونهائی که مجبور بودند در شرایط مخفی به فعالیت بپردازند بعمل آمده است. قدر مسلم اینکه در درک مارکسیستی سازمان حزب آنکه به آموزشهای... ادامه در صفحه ۷

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی

تکامل نه...

مارکس و انگلس وفادار است، لنین است. البته در دورانی که فشار و اختناق حاکم است می توان حزبی باب طبع حکومت سرکوبگر بر پا کرد، از آرمانها و فعالیت انقلابی دست برداشت، به منویات دشمنان طبقه کارگر تن در داد. اما چنین حزبی را مارکس و انگلس هرگز تأیید نکردند و چنین حزبی از آن پرولتاریا نیست. در آلمان مارکس و انگلس پس از اعلام "قانون استثنائی علیه سوسیالیستها" اپورتونیزم حزب سوسیال دموکرات رسمی را به شدت سرزنش کردند، حزبی که نتوانست از خود استحکام و روحیه انقلابی نشان دهد و در پاسخ به قانون علیه سوسیالیستها به مبارزه مخفی و غیر علنی بپردازد. (لنین: "کارل مارکس").

در سازمان مخفی بر روی انضباط بیشتر تاکید می شود. چون عدم مراعات اکید آن می تواند عواقب و زیانهای جبران ناپذیری بدنبال بیاورد. لنین که خود بر انضباط تکیه فراوانی دارد آنرا خشک و منجمد در نظر نمی گیرد، چیزی یکسان و یکنواخت تلقی نمی کند. بوجود آوردن انضباط آهنین شرایطی دارد که لنین آنها را بر می شمارد. به او گوش فرا دهیم:

"چرا بلشویکها توانستند انضباطی را که برای پرولتاریای انقلابی ضروری است بوجود آورند... چه چیزی انضباط حزب انقلابی پرولتاریا را برپا نگاه می دارد؟ با چه چیزی این انضباط و ارسای می شود؟ اولاً بوسیله آگاهی پیشاهنگ پرولتاری و وفاداری وی نسبت به انقلاب، پایداری وی، جانفشانی و قهرمانی وی، ثانیاً بدینوسیله که وی قادر است با وسیعترین توده زحمتکشان و در نوبت اول با توده پرولتار و همچنین با توده زحمتکشان غیر پرولتار ارتباط بر قرار سازد، نزدیک گردد و تا حد معینی حتی با آن درآمیزد، ثالثاً بوسیله صحت رهبری سیاسی که بوسیله این پیشاهنگ عملی می گردد، بوسیله صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی وی بشرطی که وسیعترین توده ها خود با تجربه خویش به صحت آن یقین حاصل نمایند. بدون این شرایط، عملی نمودن انضباط در یک حزب انقلابی که شایستگی حزب آن طبقه پیشرو را داشته باشد که بتواند بورژوازی را سرنگون سازد و تمام جامع را اصلاح نماید محال است. بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط حتماً به کوشش پوچ و عبارت پردازی و ادا و اطوار بدل خواهد شد. از طرف دیگر فقط در نتیجه زحمت طولانی و تجربیات گران فراهم میآید آنچه موجب تسهیل ایجاد این شرایط می گردد، تنوری انقلابی صحیح است که آن نیز بنوبه خود شریعت جامد نبوده بلکه فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک جنبش واقعا توده ای و واقعا انقلابی شکل نهائی بخود می گیرد. (لنینی) "بیماری کودکی چپروی در کمونیسم" (تکیه از لنین است).

وقتی حزب توانست اعتماد توده ها را جلب کند و توده ها حزب را یگانه مدافع و حامی منافع خویش به حساب آورند، آنگاه تمام تصمیمات حزب را از روی رضایت و رغبت می پذیرند و به آنها تحت رهبری حزب جامه عمل می پوشانند. برای حزب مورد اعتماد انضباط، بیک معنی، از چارچوب حزب فراتر می رود و توده های وسیع غیر حزبی را در بر می گیرد. آیا باز هم می توان تردید داشت که انضباط حزبی، انضباط سربازخانه نیست؟ آیا باز هم می توان تردید داشت که مرکزیت حزب هیچ وجه مشترکی با ستاد فرماندهی نظامی ندارد؟ آیا نباید هم آواز با لنین معتقد بود که "مرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است"؟

حزب لنین نه تنها بعلت برقراری انضباط در آن، "سربازخانه" لقب گرفت، بلکه به علت مخفی بودن سازمان آن (که از آن گریزی نبود) بعنوان "سازمان توطئه گر"، "سازمان بلانکیستی" مورد اتهام واقع گردید. تمام توضیحات لنین نیز در اتهام زندگان موثر نیفتاد و هنوز با وجود تجربه انقلاب ۱۹۰۵ که در آن صدها هزار کارگر تحت رهبری حزب به قیام مسلح دست زدند، با وجود انقلاب اکتبر که ده ها هزار کارگر و دهقان فرمان انقلاب حزب بلشویک را بگوش گرفتند، با وجود مقاومت قهرمانانه میلیونها کارگر و دهقان تحت رهبری حزب و دولت شوروی در برابر روسهای سفید و امپریالیسم های رنگارنگ، باز هم کسانی پیدا شده اند که به افسانه "سازمان بلانکیستی" لنین باور دارند. مضحک اینجاست که بیکار لنین را سرزنش می کنند که چرا ایدئولوژی سوسیالیستی را با جنبش کارگری درآمیخت و این بدان معنی است که لنین حزب را در پیوند با توده ها در ک می کند، بار دیگر او را سرزنش می کنند که می خواهد با دست اقلیتی کوچک به شیوه بلانکی قدرت سیاسی را به تصرف در آورد.

\*\*\*\*\*

### مردی بزرگ ...

وی یکی از چهره های درخشان تاریخ سینمای جهان در قرن بیستم و در قرنهای آینده است. آثاری که وی از خود به جای گذارده است آثاری جاودانی و کلاسیک است که هرگز کهنه نمی شوند. وی زبان تیزی در انتقاد از نظام سرمایه داری داشت، وی در تمام آثارش از طبقه کارگر و زحمتکشان به دفاع برخاست و مضامین فیلمهایش مملو از تصاویر انسانی و تکان دهنده است. وی وکیل مدافع همه انسانهای کوچک بود. باین جهت مورد کینه و نفرت سرمایه داری بود. وقتی اثر معروفش را بنام "سلطان در نیویورک" به اکران آورد مورد هجوم مک کارتی ضد کمونیست قرار گرفت و مانند بسیاری از کمونیستها و دموکراتهای و انساندوستان

آمریکائی به محاکمه کشیده شد و از آمریکا اخراج شد. تنها در دوران کارتر دولت آمریکا از وی رسماً معذرت خواست و از وی "اعاده حیثیت" نمود و اجازه ورود به آمریکا را باز یافت. تو گوئی این حیثیت چارلی چاپلین بود که لکه دار شده بود؟! چارلی چاپلین نیازی به اعاده حیثیت نداشت. امپریالیست آمریکا دست پیش را گرفته بود که پس نیفتد و به عنوان طلبکار و بخشنده به میدان آید. آن کس که در این میان حیثیتش بر باد رفته بود قهرمانی به نام چارلی چاپلین نبود، امپریالیست آمریکا بود که رژیم ترور و سرکوب را در آمریکا برقرار کرده بود. سرنوشت چارلی چاپلین سرنوشت جداگانه ای نبود. به این سرنوشت جک لندن، هوارد فاست، آرتور میلر، همفری بوگارت، برتولد برشت، توماس مان و... نیز دچار شدند. ساکو و وان سنتی دو کارگر مهاجر ایتالیائی را با پرونده سازی پلیس اعدام کردند تا از جنبش کارگری زهر چشم بگیرند. این دو نفر نیز زمان جیمی کارتر که رئیس جمهور "حقوق بشر" بود "اعاده حیثیت" گردیدند و معلوم شد دستگاه قضائی امپریالیست آمریکا تا به چه "بی طرف" و "خواهان" اجرای عدالت است. دستگاه قضائی همیشه یک دستگاه با ماهیت طبقاتی است و در خدمت سرکوب طبقه استثمار شونده به وجود آمده و بکار می رود. تروریسم در نهاد امپریالیسم است و هر جا اقتضاء کند سلاح آنرا از حیب بغل خود در می آورد. وی ولی ترجیح داد که در سوئیس زندگی کند و در همانجا نیز درگذشت. پس از این "اعاده حیثیت" چارلی چاپلین چون سرداری فاتح با نگاهی تحقیرانه به گور مک کارتیسم که هنوز در آمریکا زنده است به خاک آمریکا گام گذارد و بشدت مورد تجلیل هنرمندان و آزادیخواهان و انساندوستان آمریکا قرار گرفت. به وی بخاطر خدماتش به عالم سینما جایزه اسکار را تقدیم کردند. چارلی چاپلین در اثر بزرگ دیگرش بنام "مسیو وردو" نشان داد که چگونه سرمایه داری قاتلین میلیونری را رها می کند ولی آفتابه دزدها را بدار می زند. روسای کارخانجات اسلحه سازی، بمب سازی، سازندگان سلاحهای کشتار جمعی آزادند و از قبیل کشتار مردم ثروت می اندوزند و راست راست راه می روند و در اجتماع سرمایه داری از احترام و نفوذ فوق العاده برخوردارند در حالیکه یک قاتل معمولی را به خاطر تنها کشتن یک نفر برای "رعایت عدالت اجتماعی" بدار می زنند. چاپلین در این فیلم در نقش متهم ولی به عنوان دادستان به میدان می آید و ادعای بلند بالائی بر ضد کارخانجات آتمکشی، سلاحهای کشتار جمعی سرمایه داری، بر ضد دموکراسی صوری و ادعای استقرار امنیت سرمایه داری و مفهوم طبقاتی آن قرائت می کند. در فیلم "عصر جدید" درجه استثمار کارگری را نشان می دهد که بخشی از ماشین... ادامه در صفحه ۸

## دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

**مردی بزرگ ...**  
 شده و به از خود بیگانگی می رسد و کالا می شود و از انسانیت می افتد. کار آکورد در تمام وجودش رخنه می کند بطوریکه در زمان فراغتش نیز رفتاری را ادامه می دهد که در پای خطوط نقاله در کارخانه به انجام می رسانده است. فیلم "دیکتاتور بزرگ" بر ضد نازیسم است. فیلمی سیاسی و سراپا طنز که نازیسم را به تمسخر و مضحکه می کشد. چارلی چاپلین مظهر آن نوع از هنر است که در خدمت مردم، در خدمت توده ها قرار دارد. هنر چاپلین هنر طبقاتی هنری است که نسبت به انسانیت و مردم تعهد پذیرفته است و باین جهت نیز جاندانی است زیرا در دل مردم می ماند. خاطره اش به نیروی مادی بدل شده و میرنده نیست.

در زمان جنگ جهانی دوم وی به حمایت از شوروی سوسیالیستی استالینی می پردازد و مانند رفقای شوروی، در آمریکا می طلبد که جبهه دوم در اروپا بر ضد نازیها باز شود. امپریالیستها مخالف گشایش جبهه دوم بودند و کار را بدفع الوقت می گذراندند تا کمونیستهای شوروی در غون خویش بدست نازیها غرق شوند. آنها می خواستند هم شوروی و هم نازیها را تضعیف کنند و به جهان چیره شوند. خواست همه کمونیستها، دموکراستها، بشردوستان گشایش جبهه دوم بود. آنهم نه در بالکان آنطور که چرچیل می خواست بلکه در نرماندی. جبهه دوم زمانی باز شد که در استالینگراد کمر نازیها توسط خلق قهرمان شوروی شکست. شوروها برای رهائی بشریت جنگیدند و کشته دادند و حق بزرگی به گردن خلقهای جهان و بشریت متمدن و مترقی دارند. چاپلین در سال ۱۹۴۲ گفت: "من امروز برای کمک به روسها در جنگ اینجا ایستاده ام... روسها متحدین ما هستند و آنها تنها برای نحوه زندگی خویش نمی رزمند آنها برای ما نیز می رزمند. استالین می خواد و روزولت آنرا طلب می کند حال بگذارید که ما جبهه دوم را باز کنیم" (چاپلین "سرگذشت زندگی" ص ۴۱۷).

پیام چاپلین در سخنرانی آخرینش در فیلم دیکتاتور بزرگ به مردم جهان بود که تلخیصش این است: "شما خلقها صاحب قدرتید، قادرید که ماشین ها را خلق کنید، قادرید که سعادت را بیاورید، شما خلقها قادرید که زندگی را آزاد و زیبا تصویر کنید، از این زندگی، زندگی ماجرائی بسازید. پس بگذارید بنام دموکراسی- از این قدرت استفاده کنیم. متحد شوید! بگذارید پیکار کنیم برای دنیای نوینی، دنیای اخلاقی که در آن هر کس امکان داشته باشد کار کند، دنیایی که قادر باشد به جوانان آینده دهد و به کهنسالان امنیت... بگذار برای آن پیکار کنیم دنیا را آزاد سازیم، محدودیتهای ملی را برچینیم، حرص، نفرت و عدم تفاهم را بدور بپفکنیم.

**بگذار برای دنیایی برزیم که در آن خرد و دانش و پیشرفت ما را به سمت خوشبختی می برد" (همانجا ص ۴۰۷ ف).**

امروز بحران دنیای سرمایه داری را در برگرفته است. نه مردم کار دارند و نه جوانان آینده و نه پیران امنیت. پس باید این اندرز چاپلین را آویزه گوش خود کنیم که پیکار ما به پایان نرسیده است و ما باید تا اتحاد خلقها برای برچیدن این نظام و استقرار دنیای نوین کارآزاده به کام دل رسیدی آسان ادامه دهیم. تنها ایده مارکسیسم لنینیسم است که راه نجات بشریت است محسوب می شود.

\*\*\*\*\*

### اجرای شکنجه قانون ...

حقیقتا این نوع استدلال موجب تهوع است. باید به آقای اوباما تذکر داد که شاید در چین زندان گوانتانامو نباشد و مامورین "سیا" وظیفه مقرر آردن اسراء بی دفاع را در دست نگرفته باشند. امپریالیست آمریکا که صدها نفر را خودسرانه به اسارت گرفته و شکنجه کرده است بیکباره به ایفای نقش جدیدی دست زده و خود را نگران شکنجه کردن اسراء از جانب دیگران جلوه می دهد. این همه ریاکاری حقیقتا شگفت انگیز است. آنها با این روش جهت بحث را عوض می کنند و توگویی این آمریکائیها هستند که درصدد از منافع و حقوق انسانی اسراء دفاع کنند و مانع شوند که سایر دول این اسراء بی گناه را در صورت تحویل شکنجه دهند. همین آمریکائی ها بودند که در زندانهای مخفی اسراء را شکنجه می کردند و یا آنها را به مصر و اردن و رومانی و لهستان می فرستادند تا در آنجا شکنجه شوند و نتایج بازجوییها که زیر نظر مامورین "سیا" صورت می گرفت به آنها تحویل داده شود. شکنجه گران به عنوان مدافعین حقوق بشر و مخالف شکنجه به میدان آمده اند. مگر زندان ابوغریب در عراق و شکنجه وحشیانه مردم آن کشور متعلق به دوران جرج بوش نیست؟

آقای جرج بوش مانند همه روسای جمهور آمریکا از ابزار سرکوب و شکنجه در سراسر جهان برای پیشبرد مقاصد امپریالیست آمریکا استفاده می کرد. جنایت ترومن، ایزنهاور، کندی، جانسون، نیکسون، ریگان و... در جنگ کره، ویتنام، کامبوج، کودتاهای آمریکائی در ایران، اندونزی، شیلی، مبارزه با حکومتهای ملی ساندنیستها با کوبای انقلابی و... تجاوزات آشکار به یوگسلاوی، عراق و افغانستان و بمباران مردم با مواد شیمیائی، رادیو آکتیو اقدامات مفرد و جداگانه ای نیستند و همه سرمشقههای ضد بشری برای جرج واکر بوش بوده اند. اقدام به این عملیات در قاموس امپریالیست آمریکا و سایر امپریالیستها می باشد. کافیسث شما به تاریخچه استعمار که دولتهای "متمدن" اروپائی بانیان آن بودند نگاه کنید که با چه شقاوتی بلژیکیها، فرانسویها،

هلندیها، اسپانیاییها، پرتغالیها، ایتالیاییها، انگلیسیها و آلمانها در آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی، سر می بریدند و دست قطع می کردند و سیاهپوستان را در آتش کباب می کردند و به بردگی می گرفتند. تاریخ سرمایه داری و امپریالیستها تاریخ چرک و خون است و بر کشتار و تیره روزی میلیونها مردم بومی در آمریکا، استرالیا، زلاند نو، کانادا و... بنا شده است. حقوق بشر در دست امپریالیستها بر خلاف آن خوش باورانی که فکر می کنند در مغز و اندیشه اندیشمندان سرمایه نهاده شده است، فقط جنبه طبقاتی داشته و در جایی به کار گرفته می شود که منافع دراز مدت امپریالیستها و سرمایه داری را حفظ کند. هم اکنون دادگاه کیفری جهانی که یکی از ابزارهای اعمال سیاست استعماری اروپائیهاست رئیس جمهوری قانونی سودان را محکوم کرده و به عنوان جنایتکار تحت تعقیب قانونی قرار داده است. همین دادگاه در مورد جنایت جنگی صهیونیستها در نوار غزه که مانند خورشید می درخشد و جای کتمان نیست، سکوت مرگ اختیار کرده است و حتی در کار سایر دول که می خواهند این جنایات جنگی، این هولوکاست را محکوم کنند سنگ اندازی می کنند. همین نمونه های کوچک نشان می دهد که امپریالیستها و دولتمردان و یا دولتمردان آنها تا به چه حد وقیح و دون صفت هستند که در مقابل خلقهای جهان می ایستند و در چشم آنها نگاه می کنند و دروغ می گویند و خود را مدافع حقوق بشر نشان می دهند. آنها برای دالای لاما رهبر ارتجاعی مذهبی و نماینده دوران تسلط بربریت در رقابت با دولت چین سینه می زنند ولی برای بمباران مردم فلسطین با بمبهای سفیری ضد بشری صهیونیستها ابرو هم خم نمی کنند.

در چنین نظام جنایتکاری شگفت می نمود که آقای اوباما بخواهد به وضعی که قاعده نظام سرمایه داری است خاتمه دهد. آقای اوباما خودش پیچی از این نظام است و برای حراست از این نظام و نه تضعیف آن بر قدرت رسیده است. وی خواهان بستن در زندانهای گوانتانامو و سایر زندانهای مخفی آمریکاست زیرا دیگر نمی شود از وجود چنین زندانهای دفاع کرد. زیرا که این زندانها کار خودشان را انجام داده اند، تاریخ مصرفشان پایان یافته و حال زمان اضمحلال آنها را می پذیرد. آقای اوباما حاضر است در زندانهای را که دیگر نفعی نداشته و جز ضرر به آمریکا چیزی نمی رسانند ببندد. ولی این زندانها غیر قانونی بوده است، در این زندانها و همه زندانهای مخفی (آدم بی اختیار یاد جمهوری اسلامی می افتد-توفان) مردم بی گناه را شکنجه کرده و اعترافات غیر واقعی از آنها گرفته اند. در این جنایات امپریالیست آمریکا تنها نبوده است. دولت آلمان، ایتالیا، هلند، انگلستان و... نیز با آنها فعالیت مشترک داشته... ادامه در صفحه ۹

**تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند**

**اجرای شکنجه قانون ...**

اند. آدم دزدی و گروگان گیریهای دولتی و رسمی از طریق فرودگاههای اروپایی صورت می پذیرفته و با اطلاع دول مربوطه بوده است. از این زندانهای مخفی در لهستان “دموکراتیک” و رومانی “دموکراتیک”، اردن، تایلند، افغانستان زیر نظارت امپریالیست آمریکا و کارشناسان سازمان “سیا”، فراوان وجود داشته است. آمریکائیا در افغانستان اسراء را در کامیونهای در بسته تیرباران می کردند و اجساد آنها را که در مدفوع و خون خویش غوطه می خوردند به جلوی سگان می انداختند. در همین نشریه توفان ما اسرار این جنایت ضد بشری افشاء کردیم. امپریالیستها برای نیل به مقصودشان همه مفاهیم حقوقی را برهم زدند و تعریف جدیدی آفریدند تا بر اساس تعاریف جدید بشود جنایتکاری را توجیه نمود. در جمهوری اسلامی واژه تعزیر را به جای شکنجه گذاردند و باین ترتیب منکر اعمال شکنجه در زندانهای ایرانند. همین روش را امپریالیستها استفاده می کنند. خاتم فلورا لوپس مخبر آمریکائی در توضیح نظریات امپریالیست آمریکا نوشت:

“برداشت حکومت ما از مفهوم تروریسم این است که کسی که در برابر ادعاهای ما قد بلند کند تروریست بالفطره ای است، و چنین آدمی وقتیکه مورد حمله ما قرار می گیرد باید درستی این حمله را با همان اعتقادی که نسبت به کیفرهای آسمانی وجود دارد قبول کند.

حمله ما به چنین فردی، مشمول قوانین حقوقی مربوط به جنگ نمی شود، زیرا که این کار ما جنگ نیست بلکه یک جهاد مقدس صلیبی است. بر اساس این برداشت، تروریست کسی است که علیه حمله ما از خود دفاع می کند، مثلا از آن نوع کاری که ساندنیست ها در نیکاراگوا می کنند.” (Flora Lewis در نیویورک تایمز و اینترناشنال هرالد تریبون، ۲۲-۲۳ فوریه ۱۹۸۶)

زندانهای آمریکائیا از این نوع تروریستها پر بود و همه جنبشهای آزادیبخش ملی نیز با چوب تروریست در تبلیغات امپریالیستها رانده شدند. برای آنها سازمان حماس و تشکل حزب الله در لبنان تروریست بودند ولی حکومت صهیونیستی اسرائیل یک حکومت تروریستی نیست و نبود.

در آلمان ما با مورد کورناس ترک روبرو هستیم که بی گناه در پاکستان دستگیر می شود و در افغانستان و گوانتانامو شکنجه می گردد تا بی گناهی به اثبات رسیده آزاد می شود. مصری قربانی دیگری است که با اطلاع سازمان جاسوسی آلمان در بالکان بدست سازمان “سیا” دزدیده می شود و پس از شکنجه های فراوان و حبس طولانی آزاد شده که حتی قادر نیست برای اعاده حیثیت خویش

و تقاضای غرامت تلاش کند. آنقدر سازمانهای جاسوسی و دول آمریکا و آلمان وی را تحت فشار و ترور روانی قرار دادند تا این قربانی بی گناه به مرحله جنون رسید و حال مجددا به خاطر “زبان درازش” در زندان بسر می برد. به نمونه دیگری توجه کنید: بنیام محمد مقیم بریتانیا که از زندان گوانتانامو آمده است گفته است که پیش از آنکه به گوانتانامو فرستاده شود او را در کشورهای پاکستان، مغرب و افغانستان نگهداشته و شکنجه دادند.

وی به بی بی سی گفت که سازمان اطلاعاتی بریتانیا MI5، به آمریکایی ها اطلاع داده بود که در بازجویی او از چه شیوه هائی استفاده کنند تا او را وادار به حرف زدن کنند. وکلای مدافع بنیام محمد سال گذشته ثابت کردند که تمام این اتهامات بی اساس بوده است.

وی معتقد است سرویس اطلاعاتی بریتانیا در آنچه اتفاق افتاده، همدست آمریکا بوده و مقصر است.

کار فصاحت شکنجه دهی آمریکائیا که به بالا کشید و در همه مجامع بین المللی مورد انتقاد قرار گرفتند ناچار شدند در این روش خود تغییراتی حاصل نمایند. حتی نوکران دست بسینه آمریکا در جهان نیز که گوش به فرمان جرج بوش بودند نمی توانستند از شکنجه بی گناهان در زندانهای مخفی و علنی آمریکا دفاع کنند. کیهان لندنی یکی از ارگانهای دفاع از این شکنجه ها که قلمی در افشاء جنایات امپریالیستها در دست نمی گیرد برای فرار از واقعیت و مسئولیت اخلاقی اش تیز تند انتقادش را به سمت خاتم شیرین عبادی می گرداند که چرا ایشان از نقض حقوق بشر در گوانتانامو سخن می راند و پای ابوغریب را به میان می کشد بزعم آنها بهتر است که خاتم شیرین عبادی فقط به نقض حقوق بشر در ایران بسنده کند و پایش را در کفش جرج بوش ننماید. این هم یک روش دفاع از شکنجه بود و هست. روشن دارودسته سلطنت طلبان داغ بدل.

در چنین شرایطی که ضربات جنبشهای مقاومت در فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان ضربات ماری به امپریالیستها وارد کرد. فضای دروغپراکنی سیاسی کمی تغییر نمود. آمریکائیا خواستند خودشان ابتکار عمل را در دست بگیرند.

رئیس جدید سازمان “سیا”، آقای لئون پانئا Leon Panetta در طی یک بخشنامه اطلاع داد که همه قراردادهای اداره جاسوسی آمریکا را با شرکتهای خصوصی امنیتی برای حراست از باصطلاح صفحه سیاه Black site باطل کرده است. بر اساس گفته ایشان دیگر سازمان “سیا” مزدوران این شرکتها را برای استفاده از بازجویی استخدام نمی کنند. روش کار این شرکتها در بازجویی از جمله القاء خفگی در اثر به زیر آب کردن قربانی می باشد. قربانیان را هفته ها لخت می کردند

و آویزان می نمودند تا در مدفوع خود لول بخورند. با ریختن آب یخ به صورتشان مانع می شدند که بخوابند، با قلابی که به گردنشان می آویختند آنها را به دیوار می کوفتند. این روش های “انسانی” شکنجه مورد تائید وزارت دادگستری آمریکا و کارشناسان و مشاوران حقوقی دولت جرج بوش بود و حتی یکی از قضات عالی شورای عالی قضائی آمریکا نیز که هنوز بر مسند کار است زیر آنرا امضاء کرده است (داوید ادینگتون David Addington مشاور حقوقی آقای

چنی معاون رئیس جمهور آمریکا آقای جرج بوش، معاون وزارت دفاع آمریکا آقای دگلاس فیت Douglas Feith، آقای آلبرتو گنسالس Alberto Gonzales وزیر سابق دادگستری آمریکا در زمان بوش و معاون وی در وزارت دادگستری آقای بای بی Jay Bybee، رئیس مشاوران حقوقی وزارت جنگ آمریکا -پنتاگون- آقای جیم هاینس Jim Haynes و حقوق دانی از وزارت دادگستری آقای جان یو John Yoo معرف به باند شش نفره-توفان) این روش را جرج بوش روشهای “اصلاح شده” و یا “بهبود یافته”، بازجویی اعلام کرده بود و به شدت از آن دفاع می کرد. در این شکنجه ها قوای مجریه، قضائیه و وزارت داخله، خارجه، بهداری و... دست داشته اند. تمام شکنجه ها با تائید مستقیم خانم کوندلیزا رایس مشاور امنیتی کاخ سفید و وزیر امور خارجه در دوره دوم ریاست جمهوری بوش صورت گرفته است.

روشهاییکه به عنوان “اصلاح شده” مجاز شناخته شده اند و قوه قضائیه آمریکا به زیر آن امضاء گذارده است عبارتند از: “با روش القاء خفگی باید اسیر در روی یک تخته به زاویه ۱۰ تا ۱۵ درجه قرار داده شود و بر روی دستمالی که دهان، چشم و بینی اش را پوشانده است از فاصله ۱۵ تا ۴۵ سانتیمتری به فاصله زمانی ۲۰ تا ۴۰ ثانیه آب ریخته شود. این عمل باید بارها تکرار گردد. در مورد توجیه این نوع شکنجه در اسناد مربوط به کارشناسان حقوقی و امنیتی می آید: “علیرغم اینکه القاء خفگی در موضوع شکنجه منجر به وحشت مرگ می شود ولی درد جسمی ندارد” از جمله موارد دیگر شکنجه “اصلاح شده” کشیده با انگشتان باز است. این نوع شکنجه ظاهرا بسیار دردناک است و آنطور که در سند آمده “هدف ضربه ایجاد شوک، غافلگیری و ایجاد احساس تحقیر است”

و یا “برای بی خوابی دادن باید اسیر در وضعیت ایستاده و دستهایش از جلو بسته باشد” این روش باید ۱۱ روز ادامه یابد. پس از ۱۱ روز اسیر می تواند دو روزی بی وقفه بخوابد بعد از آن می توان بی خوابی دادن را ادامه داد. البته برای کمکهای اولیه همیشه باید آماده بود!!

روش دیگر کوبیدن ... ادامه در صفحه ۱۰

## سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

**اجرای شکنجه قانون ...**

اسیر به دیواری است که برای این منظور ساخته شده است و از خودش صدای در همشکسته شدن تولید می کند. این امر باید موجب شوکه شدن موضوع شکنجه شود.

در همین اسناد می آید که باید اسراء را در قفسهائی انداخت که در آنها حشرات موزی را وارد می کنند که البته نیش آنها نباید منجر به مرگ اسیر شود.

هم اکنون ۶۰۰ اسیر در زندان بگرام در افغانستان در اسارت بسر می برند تعداد زیادی از آنها بدون کوچکترین اتهامی سالهاست در آن زندان نشسته اند. یعنی دولت آمریکا هم نمی داند که به چه دلیل مردم عادی را به اسارت گرفته و در زندان نگاه می دارد و خانواده آنها را تار و مار کرده و برهم زده است. در کنار زندان گوانتانامو، ابوغریب، بگرام ده ها زندان مخفی که دارای شکنجه گاههای قرون وسطائی اند وجود دارند. دولت جرج بوش همیشه وجود این زندانهای مخفی را انکار می کرد.

اوباما بر موج انزجار افکار عمومی از این همه جنایت بی شرمانه بر سر کار آمد و باید به آمریکای بی آبرو چهره آبرومندانه تری می داد. ولی رقص تانگوی وی چندان طولی نکشید و مرجع تشخیص مصلحت رژیم آمریکا به وی حالی کرد هر چه زودتر سر و ته قضیه را هم بیاورد. اوباما دست بکار شد و فرمانهای بی پشتوانه خود را برای مطبوعات و افکار عمومی جهان صادر کرد. ولی در عمل چون به خلوت رفت آن کار دیگر را آغاز نمود.

اوباما همه این جنایتکاران سازمان "سیا" را که در شکنجه های غیر انسانی اسرای بی گناه دست داشته اند به جای آنکه به محاکمه بکشند با این استدلال تیرنه نمود: "کسی که به وظایفش با اعتقاد قلبی به صحت توصیه وزارت دادگستری عمل کرده نباید از تعقیب قضائی واهمه داشته باشد". نشریات می نویسند: "اعضاء سازمان جاسوسی به گواهی حقوقی کارشناسان وزارت دادگستری اعتماد کرده اند که قسما روشهای بازجویی وحشیانه را قویا تأیید کرده است".

آقای اوباما در طی نطقی در تجلیل و حمایت از این جانپان این جمله را بیان کرد: "مردان و زنان عضو سازمان جاسوسی ما که جسورانه در خط مقدم جهانی یک جبهه خطرناک خدمت می کنند". وی با بیان این جمله طبیعتاً انتقادات فراوانی را موجب شد. سازمانهای حقوق بشر از جمله امنستی اینترناسیونال به وی انتقاد کردند و مطبوعات نیز نوشتند که این اظهار نظر با سخنان دوباما تا قبل از روی کار آمدنش از زمین تا آسمان فرق دارد ولی آقای اوباما با خونسردی مدعی است که "باید به جلو نگاه کرد" یعنی گذشته ها گذشته است و کاری دیگر نمی شود کرد.

ولی چرا این روش آقای اوباما دودزانه است؟ اگر واقعا بپذیریم که مامورین شکنجه سازمان "سیا" مامور معذور بودند و با باور صمیمانه به صحت تصمیمات بالائی ها انجام وظیفه کرده اند و گناهی مرتکب نشده اند، تکلیف آن کارشناسان حقوقی چه می شود که این روش بازجویی را از نظر حقوقی توجیه کرده و تحقش را طبیعی و موجه دانسته و چک سفید برای انجام شکنجه صادر کرده اند؟ تکلیف آن قاضی القضاة مدام العمر که پروفیسور حقوقی دانشگاه است چه می شود که عضو شورای عالی قضائی آمریکا است و هنوز بر کرسی قضاوت برای قضاوتهای این چنینی تکیه کرده است. همه آن توصیه گران شکنجه بر سر کار خود باقی مانده اند و پشتشان به کوه احد است. پس آقای اوباما در تحقق حقوق بشر کاری نکرده است و نمی تواند هم بکند. نمی شود کل نظام را که از همین عناصر تشکیل شده اند درهم ریخت.

در دادگاه نورنبرگ دادستان آمریکائی برای محاکمه جنایتکاران نازی به عکس این استدلال استناد می کرد. در آنجا آنها این استدلال را که می شود به استناد سلسله مراتب اداری و اصل "مامور معذور" جنایتکاری را توجیه کرد رد نمودند. در آن موقع استدلال چنین بود که "فرمان از بالا متهمین را تیرنه نمی کند چنانچه آنها می دانستند که این فرمان غیرقانونی بوده و یا هر فرد با درک و فهم معمولی بفهمد که این فرمان غیر قانونی است". آن کس که یک اسیر را ۱۸۳ بار شکنجه می دهد تا وی را مقرر آورد باید فهمیده باشد که عملش غیرقانونی و بی فایده است.

اسیری که بعد از دو بار شکنجه لب نگشاید بعد از ۱۸۱ بار اضافی حتما لب نمی گشاید و اگر لب گشاید اعترافاتش فاقد ارزش حقوقی و عملی است. ولی کسی که این شکنجه ها را اعمال می کند باعث افتخار و غرور هیچ ملتی نمی تواند بشود. وی تنها آدمی است که بیمار سادیستی است و باید وی را به بیمارستان برای مداوا فرستاد. زیرا علیرغم بیهوده بودن تأثیر شکنجه باز اسیر در زنجیر شکنجه می کرده است. ولی اوباما به این افراد بیمار برای ماموریتهای بعدی نیاز درد.

شکنجه کردن برای رسیدن به مقاصد یک عنصر اساسی سیاست خارجی آمریکا بوده است. حتی همه شکنجه گران جهانی از جمله ایرانی به آمریکا فرار کرده و در آنجا زندگی می کنند و کسی کاری به کارشان ندارد. زیرا آمریکا به بهشت جنایتکاران بدل شده است. به سند زیرین توجه کنید تا ببینید که این قصه سر دراز دارد و در آینده نیز وضع چنین خواهد بود. به شکنجه در زمانی می توان پایان داد که امپریالیسم نابود شود.

"آقای بولند" رئیس کمیسیون نظارت بر فعالیتهای اطلاعاتی در مجلس نمایندگان کنگره آمریکا، در جلسه ۱۸ اکتبر ۱۹۸۴ مجلس

نمایندگان یک "جزوه راهنمای" ۲۴ صفحه ای را بنام "عملیات روانی در مورد یک نیروی چریکی" که از طرف سازمان C.I.A. به عنوان دستورالعملی برای استفاده چریکهای "ضد ساندنیست" در مبارزه آنها با قوای دولتی نیکاراگوا تهیه و چاپ شده است. به نمایندگان ارائه داد. این جزوه حاوی اطلاعات و راهنماییهای دقیق و مشروح برای انجام عملیات آدم کشی، شانتاژ، سازماندهی عملیات "تخریبی" و چگونگی بکار گرفتن آدمکشان حرفه ای است، و البته مسائل متعدد دیگری را نیز شامل میشود، مثلا در باره نحوه اشغال یک شهر یا یک روستا که تا آن زمان در اختلافات داخلی بیطرف مانده است، در آن گفته شده است: "نیروهای ضد دولتی میباید به محض ورود به چنین شهر یا دهکده ای تمام تاسیسات نظامی و امنیتی آنرا منهدم کنند و نفرات آنها را به یکی از میدانهای عمومی شهر یا روستا بیاورند، تا در آنجا دادگاه فوق العاده تشکیل داده و ساندنیست ها و هواخواهانشان را مورد تحقیر قرار دهند(زندان ابو غریب در قلب آمریکای جنوبی-توفان). سعی کنند معتمدین محل مانند پزشکان، کشیشها و معلمان را بخود جلب کنند و در عوض "کلک" نفرات نامطلوب از قبیل افراد پلیس یا قضاة را بکنند، و اگر لازم باشد کسانی کشته شوند، برای اینکار توصیه میشود که گفته شود: "این آدم دشمن خلق بود"، یا "به دشمن اطلاعاتی داده بود".

آقای بولند این توصیه را "نفرت انگیز" توصیف کرد، و نماینده دیگر، آقای بنام "داونی" اظهار داشت که اینها درست همان شیوه هائی است که در نقاط تروریست پرور جهان از قبیل لبنان و سوریه و ایران بکار گرفته میشود، و همیشه مورد اعتراض ما قرار میگردد. چندین نماینده دیگر اظهار داشتند که این تاکتیکهایی که در "جزوه راهنمای سیا" توصیف شده صریحا با سیاست "محکوم کردن" تروریسم که توسط آقای "جرج شولتس" وزیر امور خارجه آمریکا سیاست رسمی دولت ایالات متحده اعلام شده است منافات دارد. (نقل از نشریه لوموند مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۸۴).

امپریالیستهای آمریکائی در داخل آمریکا دانشگاه تدریس شکنجه داشتند و دارند. نشریه توفان در مقالات گذشته خود به وجود این دانشگاه اشاره کرد. در این دانشگاه از تمام جهان دیکتاتورها، جهان "دموکراسی و دنیای آزاد" دانشجوی شکنجه گر پذیرفته می شد. بطور عمده دیکتاتورهای دوست آمریکا در آمریکای لاتین افراد زبده خویش را برای فراگرفتن فن بازجویی و شکنجه به آمریکا اعزام می کردند تا از این انسانها هیولاهائی بسازند که آزادیخواهان و کمونیستها را در آمریکای لاتین سرکوب کنند. نشریه زود دوپچه تسایونگ... ادامه در صفحه ۱۱

ساخت و بر اساس موازین برسمیت شناخته شده انسانی عمل کرد "سرباز خالی" نامیدند و به شدت به وی حمله کردند. آنها از زندانهای ابوغریب و گوانتانامو حمایت کردند زیرا خودشان در ایران لشکر دو زرهی، رکن دوم ارتش، زندان کمیته و شهربانی و اوین را داشتند. شکنجه گران آنها نظیر عضدی، تهرانی، رسولی و... در همین دانشگاهها دکترا گرفته بودند و پاره ای از آنها راست راست در آمریکا تحت توجهات آقای اوباما می گردند.

بیاموزیم که به امپریالیسم و واژه های زیبایی که بر لب دارند اعتماد نکنیم و آنها را همیشه دشمن بشریت بدانیم. رهائی بشریت تنها با نابودی امپریالیسم ممکن است. شکنجه شیشه عمر امپریالیسم است و جزء لاینفک سامان سرمایه داری است.

\*\*\*\*\*

از یاری شما سپاسگزاریم  
رفیق بیژن ۵۰۰ یورو  
رفیق از ارلانگن آلمان ۴۰ یورو  
رفیق از لورکوزن آلمان ۲۰ یورو  
رفیق فری ۵۰ یورو  
رفیق فنلاند در دفعات گوناگون ۶۰ یورو

قانونی". پس روشن است که شکنجه کردن یکی از ارکان "دنیای آزاد سرمایه داری" و بخشی از دموکراسی طبقاتی وی است.

ما اکنون در قرن بیست و یکم هستیم و ربع قرن از آن تاریخ می گذرد. رویدادهای آنروز درست مانند آن است که امروز روی داده است. در کنار این کارنامه مملو از جنایت می توان شاهد مثالهای فراوانی آورد. خوب است که مبارزان راه آزادی و دموکراسی در ایران از امپریالیسم شناخت پیدا کنند و هر بار فریب این کهنه کاران هفت خط را نخورند.

شکنجه قانون اساسی امپریالیسم و استعمار در اشکال آشکار و پنهان است. حقوق بشر امپریالیستی پوششی بر شکنجه کردن و به اسارت گرفتن انسان است. همیشه این بوده و در آینده نیز تا امپریالیسم وجود دارد همین خواهد بود. **امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک بشریت است.** همدستان امپریالیسم در تمام این مدت از جنایات آمریکا و نقض حقوق بشر و شکنجه مردم، به اسارت گرفتن مردم، بمباران مردم توسط آنها حمایت کرده اند. در این جنایات رسانه های گروهی امپریالیستی تماما شریک جرمند. در ایران کیهان لندن همدست این جنایتکاران بود و هست. آنها رو شدن دست جنایتکاران را بشدت تقبیح کردند و سرباز شجاعی را که با به خطر انداختن جاننش این روشهای ضد انسانی را برملا

**اجرای شکنجه قانون ...**  
در شماره ۳۰ آوریل ۲۰۰۹ می نویسد: "واقعیت این است که C.I.A. نظام بازجویی "علمی" خودش را درست کرده بود و از همان سال ۱۹۶۳ در پیشگفتار "کوبارک" نوشته بود. "کوبارک" نام مستعار C.I.A. است. اینکه فن بازجویی با نظام حقوقی در تناقض قرار بگیرد در مقدمه "کوبارک" به آن توجه شده بود: "قبل از هر چیز بازجوییهای تحت فشار غالباً غیر قانونی هستند و می توانند برای کوبارک عواقب بسیاری داشته باشند. باین جهت قبل از بازجویی که مغایر میل منبع عمل می شوند کسب اجازه از مرکز لازم است. مانند مواقعیکه مجروح کردن فیزیکی یا روشهای پزشکی، شیمیایی و الکتریکی بکار می رود تا مقاومت مورد بازجویی را در هم بشکنند". همان نشریه تانید می کند که این روشهای وحشیانه در سال ۱۹۸۴ در اشکال پیشرفته و مدرنتر تدوین شد و دستور العمل همه یاران و دوستداران "دموکراسی آمریکائی" در جهان قرار گرفته است و در سایر ممالک مورد استفاده قرار گرفته است. این دستورالعملهای شکنجه در همه جا و بویژه در ویتنام بکار می رفت. در زمان کلینگتون در سال ۱۹۹۶ اعتراف کردند که در این دانشگاهها که امر شکنجه تدریس می شد به مسایل زیرین می پرداختند: "تیرباران چریکهای شهری، تحت فشار گذاردن، شکنجه های فیزیکی، اجبار بکار خلاف میل، اسارت غیر

## توفان الکترونیکی شماره ۳۴ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند.

**در این شماره میخوانید:** تشویق مردم ب شرکت درمضحکه انتخابات، همدستی با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی است. نظری جمالی به جنبش کارگری و سندیکایی ایران از آغاز تا کنون. درحاشیه جلسه سخنرانی میر حسین موسوی در دانشگاه زنجان. گزارشات هواداران حزب از تظاهراتهای اول ماه مه. اعلامیه حزب درمحکومیت اخراج علی نجاتی و احکام صادره برای کارگران هفت تپه. نامه به احزاب برادر دردفاع ازکارگران زندانی. نامه اعتراضی حزب کمونیست م ل بنگلادش علیه جمهوری اسلامی. بیانیه کانون وحدت دانشجویان دانشگاه آزاد تبریز دردفاع ازکارگران. آغاز فروپاشی سوسیالیسم درشوروی قسمت آخر.

# توفان الکترونیکی

ژوئن ۲۰۰۹

خرداد ماه ۱۳۸۸

شماره ۳۴

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

## زنده باد مبارزات رهائیبخش مردم فلسطین و لبنان

# اجرای شکنجه قانون موجودیت امپریالیسم

پیرامون عفو شکنجه گران سازمان جاسوسی آمریکا توسط مستر پرزیدنت

ریکاری امپریالیستها و سخنگویان آنها و در راستان امپریالیست آمریکا برای خیلی ها بر ملا شده است. ولی علیرغم این باز هم رویدادهائی به وقوع می پیوندد که شما از این همه وقاحت امپریالیستها و دودوزه بازی کردن آنها در شگفت می شوید و آنرا مستقیما توهین به فهم و خرد مردم تلقی می کنید. یکی از این رویدادها عفو کردن شکنجه گران سازمان "سیا" ی آمریکا از جانب آقای باراک اوباما جانشین آقای جرج دبلیو بوش است.

آقای باراک اوباما قبل از اینکه بر کرسی ریاست جمهوری در آمریکا مستقر شود در طی سخنرانی های آتشین خود شیوه های ضد انسانی حکومت جرج بوش را در سراسر جهان به باد انتقادهای سخت می گرفت. وی در همان تبلیغات انتخاباتی خویش اعلام کرد که زندان گوانتانامو را برخواهد چید. وی می خواست نشان بدهد که آمریکا، جرج بوش نیست، آمریکا بارک اوباما نیز هست که به حقوق بشر و حقوق شهروندان احترام می گذارد.

وی مدعی بود که اگر به قدرت رسد یک کمیسیون مستقل را مامور می کند تا در پی حقیقت یابی باشند و سرکوب و شکنجه در زندانها را بررسی کنند. حال آقای اوباما تغییر نظر داده اند و کمیسیون امنیتی سنای آمریکا را مامور تحقیقات بسیار محرمانه در این عرصه کرده اند. دموکراتها در کنگره اساسا با این نظر آقای اوباما موافقت. خانم نانسی پلوسی سخنگوی جناح چپ دموکراتها در کنگره ظاهرا این روش را نمی پذیرند. جمهوریخواهان دست خانم پلوسی را رو می کنند که ایشان به عنوان رهبر فراکسیون دموکراتها در زمان بوش در سال ۲۰۰۲ در کمیسیون امنیتی شرکت داشته و از نظریات وزیر دادگستری و شیوه کسب اقرار و تعریف شکنجه با خبر بوده است و در زمان خودش ایرادی به این مسئله نگرفته است. آقای دیک چنی معاون جرج بوش حتی درخواست می کند تا تمام ماجراهای شکنجه رو شود تا مردم ببینند که ما تا به چه حد در این کار خود موفق بوده ایم. حال آنکه اوباما این کار را قدمی به عقب ارزیابی کرده و با ذکر اینکه اسناد "سیا" زیاد روشن نیستند اشاره می کند که این امر می تواند احساسات و انزجار عمومی را برانگیزد که نتایج عکس ببار می آورد. روشن است که افکار عمومی متوجه خواهد شد که پزشکان آمریکائی که سوگند یاد کرده اند جان مردم را صرفنظر از رنگ پوست، ملیت، نژاد، تابعیت، مذهب، تعلقات سیاسی و ایدئولوژیک نجات دهند ناظر بر اعمال شکنجه بوده اند تا مبادا اسیر زودتر از موقع معین و قبل از مقرر آمدن بمیرد. آنها علم پزشکی را در خدمت شکنجه گرفته بوده اند و بر روی انسانها آزمایشات دانشگاهی انجام می دادند.

یک دادگاه آمریکا به یک سازمان حقوق بشر اجازه داد تصاویر بازجویی اسیران را منتشر کند. بر اساس این تصاویر سربازان آمریکائی روشهایی بکار می برده اند که باعث در هم شکستن اسراء در زندان شود و آنها را مجبور به اعتراف نماید. دولت آمریکا ۱۷ اسیر مسلمان چینی را که به جرم فعالیتهای تروریستی در پاکستان دستگیر کرده بود حال پس از ۷ سال به عنوان بی گناه آزاد می کند و اجازه می دهد که در داخل خاک آمریکا بمانند. آمریکا این اسرای بی گناه را که جرمی مرتکب نشده بودند سالها شکنجه کرده است و حال بدون هرگونه توضیح آزاد می کند ولی از تحویل آنها به دولت چین خودداری می کند زیرا می ترسد که چینیها این اسراء را شکنجه کنند!!... ادامه در صفحه ۸

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the  
Party of Labour of Iran

No. 111- Juni 2009

## مردی بزرگ در خدمت همه انسانهای کوچک بیاد ۱۲۰ سالگی چارلی چاپلین

"گر بر فلکم دست بدی چون یزدان  
برداشتمی من این فلک را ز میان  
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی  
کازاده بکام دل رسیدی آسان"

عمر خیام

در صد و بیست سال پیش چارلی چاپلین هنرمند بزرگ مردمی بدنیا آمد. وی یهودی زاده شد ولی صهیونیست نبود و با فاشیستها مبارزه می کرد. وی می دانست که مبارزه با فاشیسم تنها از طریق جنبش کارگری و از طریق حمایت از مبارزه کمونیستها و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنینی-استالینی مقذور است و تنها از این طریق است که با محو سرمایه داری می توان بر فاشیسم غلبه نمود. وی نوازنده ویلن، آهنگ ساز، بازیگر، کارگردان و تولید کننده قدرتمندی بود. وی نابغه عالم سینماست... ادامه در صفحه ۷

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه راستاشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی  
Postbank Hamburg  
BLZ: 20110022  
KontoNr.: 2573302600  
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس  
Toufan  
Postfach 103825  
60108 Frankfurt  
Germany